

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمایا بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این استدلال بود برای عدم صحت بیع فضولی وقتی فضولی برای خودش معامله کرده باشد که این استدلال ناظر به طرف مجیز هست. خلافاً ل آن استدلال که به خود بایع ناظر بود. این استدلال می‌گوید که مجیز چه چیزی را می‌خواهد اجازه کند؟ اگر ما انشاءً الفضول و قصده الفضول را بخواهد امضاء کند این که با حقیقت معاوضه سازگار نیست، با حقیقت بیع سازگار نیست. چون آن چیزی را که بایع انشاء کرده و قصد کرده است این است که مثنی به کیس مشتری برود و ثمن به کیس فضول بیاید. اگر مالک و اصیل همین را بخواهد اجازه کند و بخواهد مفادش این باشد این را اجازه کند این که معقول نیست. چون معقول نیست که معوض از کیس کسی خارج بشود و عوض به کیس دیگری برود. معوض از کیس آقای اصیل برود ولی عوض که ثمن است به کیس دیگری که فضول باشد داخل بشود این با حقیقت معاوضه سازگار نیست با حقیقت بیع سازگار نیست. علاوه بر این که این خلاف آن ما یقصده الاصل است. می‌خواهد اجازه کند که این معامله درست بشود برای خودش نه برای او. پس اگر این باشد هم معقول نیست و هم این که خلاف ما یُریده المالک هست.

س: یعنی مالک واقعاً اجازه می‌کند برای غیر....

ج: حالا آن صورت دیگری است. حالا آن بحث آخری است. یک وقتی هم... چون دو تا مسئله ما این جا داریم. یک مسئله این است که بیع فضولی که برای خودش انجام داده است با اجازه‌ی مالک برای خود مالک قابل تصحیح است یا نه؟ فعلاً مسئله‌ی ما این است. یک مسئله‌ی دیگری هم داریم که بعد از ان شاء الله مطرح می‌کنیم که مرحوم کاشف الغطاء مطرح فرموده این است که بله برای خودش نمی‌شود ولی برای ما فضول می‌شود. یعنی مالک بگوید حالا که تو فروختی و فضولی کردی خب باشد مال خودت باشد و درست می‌شود. این مسئله آخری که بعداً مطرح خواهد شد شیخ هم مطرح فرمودند. اما فعلاً این است که به طور عادی، مثل جاهای دیگر، مثل صورت قبل که اصیل اجازه می‌کرد که معامله درست بشود و برای خودش دیگر درست می‌شد این جا هم بخواهد مالک اجازه کند و برای خودش درست بشود.

س: اما اگر صحت تأهلیه‌ی بیع فضول لنفسه را بخواهد فرض کنید در فرضی که اصیل برای فضول اجازه کرده باشد ...

ج: آن بعداً می‌آید. بله آن چیز دیگری است. مثل این است که آن‌جا گفتند مثل این‌که کسی بگوید این فرش من را بردار برای خودت برو بفروش. یا پول می‌دهد به او، نمی‌بخشد به او، می‌گوید با این پول بردار برای خودت یک چیزی بخر. ایشان گفته مثل آن‌جا می‌ماند و درستش کرده، بحث آن بعداً می‌آید.

س: حاج آقا؟؟؟ تغییر ذکرُوا دارد.

ج: خب بله بعضی از... این ذکرُوا که می‌فرمایید سه نفر که باشند ذکرُوا درست است. حالا ایشان بعداً نقل می‌کند که کاشف الغطاء فرموده درست است بعضی اجلاء تلامذه‌ی ایشان هم با ایشان موافقت کردند. حالا آن یک استثنائی است از این ذکرُوا، الا فلانی و فلانی. ممکن است در آن‌جا.

و اگر بخواهد نه، اجازه کند این‌که این مبیع بشود ملک مشتری و آن ثمن بشود ملک خودش که بایع است یعنی مالک اصلی است. خب این لم یُنشأ. این را که انشاء نکرده آقای فضول. پس ما أنشأه الفضول و قصده، این بخواهد آن را اجازه بکند هم معقول نیست چون با آن معاوضه تحقق پیدا نمی‌کند. و بیع معاوضه است و هم خلاف مراد خودش هست. و اگر بخواهد برای خودش بگوید که نه من اجازه کردم به این نحو که آن ثمن در ملک خودم وارد بشود این هم که لم یُنشأه الفضول.

پس بنابراین محلی برای اجازه تصور نمی‌شود تا شما بگویید بیع فضولی در این صورت قابل تصحیح است با اجازه‌ی لاحق. این اشکال و استدلال دیگر برای بطلان بیع فضولی در این صورت.

از این شبهه به وجوهی تخلص خواستند بفرمایند بزرگان، خب بعضی از آن‌ها بیان شد. وجه دیگری که به آن تخلص کردند و خود شیخ رضوان‌الله علیه هم به این نحو می‌خواهند تخلص بکنند این است که ما باید تحلیل کنیم ببینیم این‌که می‌گویند بیع لنفسه می‌کند یعنی چی؟ فضول برای خودش می‌فروشد، لنفسه می‌فروشد معنای آن چیست؟ معنای آن این است که این لنفسه مأخوذ در حقیقت معامله و بیع است و معامله متقوم به اوست یا نه ما این‌جا دو چیز داریم؟ یک این‌که بیع‌کننده و متعاملین، آن چیزی را که انشاء می‌کنند این است که مثلاً این مبیع ملک مشتری باشد در قبال آن عوض، همین. که این تعبیر شیخ است که ما بیع را چی معنا کردیم؟ تملیک عین بعوض. این بایع سواءً کان اصیلاً أو فضولاً، هر کسی که می‌خواهد باشد توی انشاء خودش می‌آید چه چیزی را انشاء می‌کند؟ چه چیزی را قصد می‌کند؟ قصد می‌کند که این متاع مال مشتری باشد در مقابل و در عوض آن متاع دیگر، آن پول، آن شیء. اما حالا این عوض‌ها کجا می‌خواهد برود، این توی آن انشاء امر اول نیست.

امر دوم در این موارد این است که خب حالا این تملیک شد در مقابل آن عوض به مقتضای این معاوضه، پس آن عوض قهراً باید کجا قرار بگیرد؟ به آن کسی که معوض از کیسه‌ی او خارج شده. و چون آقای فضول به ادعا خودش را مالک می‌پندارد، خودش را مالک قرار داده، خودش را مسلط قرار داده فلذا می‌گوید که حالا پس مال من هست. پس این‌که می‌گوییم لنفسه فروخته به لحاظ آن ادعای بعدی است آن کار دومی است.

ولی در کار اول، آن چیز اولی که از او سر می‌زند در آن نه، اصلاً من و او و شخص دیگر آن‌جا ملحوظ نظر نیست. بنابراین مستدل اشتباه از این‌جا برای او رخ داده که خیال کرده که این‌که از کیس کی باید خارج بشود و به کیس کی باید داخل بشود این داخل در مفهوم معاوضه و بیع است. و حال این‌که این‌چنین نیست ما این‌جا دو تا امر جدای از هم داریم. یک چیزی مباشره و ابتداءً انشاء می‌شود آن چیزی که انشاء می‌شود حالا یک اقتضائاتی دارد. اقتضای آن این است که آن عوض داخل بشود در ملک کسی که معوض از ملک او خارج شده است. و معوض داخل در ملک کسی بشود که عوض از ملک او خارج شده است. این‌ها لازمه‌ی آن هست نه این‌که خودش باشد. مثلاً فرض کنید توی عرف از این چیزها خیلی داریم که یک اموری لازمه‌ی یک چیز است. نه این‌که ما یُتَقَوَّم به است. می‌گوید آقا آقای خرج دارد. آقای خرج دارد معنای آن این نیست که اگر گفتند تو آقا هستی تو رئیس هستی یعنی این‌که تو کسی هستی که باید خرج کنی، این داخل آن هست. توی مفهوم آن... نه. تو آقای، تو مرجع هستی، تو صاحب منصب هستی، همین. منتها آن یک لوازمی دارد. وقتی که آقا شدی پول باید خرج کنی. و آن لازمه‌ی آقای است. این‌جا هم همین‌جور هست. وقتی این متاع تملیک شد در مقابل آن عوض، خب لازمه‌ی آن این است که آن عوض برود در کیسه‌ی مالک اصیل نه توی کیسه‌ی فضولی. ولی فضولی چون خودش را به ادعای خودش می‌گوید که من مالک هستم پس می‌گوید توی کیسه‌ی من آمده به غلط. بخاطر این ادعا.

پس بنابراین ببینید این‌جور اگر ما تحلیل کردیم و مسئله را این‌جور قرار دادیم هم شبهه‌ی قبل، استدلال قبل جواب داده می‌شود که در آن‌جا گفته می‌شد که آخر چه‌جور انقذاج داعی در نفسش می‌شود این مبادی چطور در نفس او حاصل می‌شود که چنین انشائی را بکند؟ این‌که می‌گویید این شدنی نیست چیزی که شدنی نیست من چطور دارم انشاء می‌کنم آن را؟ نه آن چیزی که انشاء می‌خواهد بکند همین است این ملک آن باشد در مقابل او. این‌که اشکالی ندارد.

س: اگر می‌انداخت توی دریا هم باز هم بیع محقق می‌شد؟

ج: چرا؟

س: ???

ج: نه تملیک بشود به زید. نه توی دریا، بله اگر شما بگویید تملیک به دریا اشکالی ندارد خب بله. تملیک به دریا می‌کند. شخصیت حقوقی مثلاً. مثل شخصیت‌های حقوقی تملیک مسجد می‌کند. تملیک به کنیسه می‌کند تملیک به یک شرکت می‌کند تملیک به یک صندوق می‌کند، صندوق قرض الحسنه می‌کند این‌ها اشکالی ندارد. اما تملیک به دریا عرفیت ندارد. و الا حالا بله تملیک به دریا هم بکند همین است.

س: وقتی این انطباق شرعاً معتبر نیست و اثری بر آن مترتب نمی‌شود دوباره چه‌جوری ???

ج: پس نسبت به اولی چه‌طور است؟

س: ???

ج: پس قصدش که متمشی می‌شود. چرا؟ می‌گوید این‌که اشکالی ندارد من این قصد را

می‌کنم بعد خودش چون ادعا می‌کند می‌گوید خیلی خب ما این کار را می‌کنیم دیگر.

هم اشکال مجیز برطرف شد. مجیز چه چیزی را می‌خواست اجازه کند انفاذ کند؟ آن اولی را. همین که این متاع ملک او باشد در مقابل این عوض. بعد اصیل بیاید خودش بعد از این که اجازه کرد می‌گوید خب مقتضای آن چه می‌شود؟ مقتضای آن این می‌شود که آن عوض بیاید توی ملک من. این که آن عوض بیاید توی ملک من این لازمه و مقتضای آن مُنشأ هست نه این که جزو آن مُنشأ باشد. نه مأخوذ در آن مُنشأ باشد.

س: مشکل قصد حل نشد.

ج: حل شد دیگر.

س: نه اگر مشکل قصد این بود که من با توجه به این که می‌دانم شرعاً من نمی‌توانم مال دیگری را برای خودم بفروشم چه‌طور دارم می‌فروشم؟ در ادامه‌ی ماجرا این اشکال وجود دارد.

ج: نه.

س: من که می‌دانم این انطباق بلا اثر هست در شریعت چه‌جوری منطبق می‌کنم.

ج: من....

س: همین را می‌خواستم عرض بکنم اگر می‌خواهد به شرع کاری نداشته باشد از بدو امر می‌گوید که من به شرع کاری ندارم شرع بگوید مال دیگری را برای خودت نفروش، من می‌فروشم. اگر بخواهم به شرع کاری نداشته باشم. اگر بخواهیم داشته باشیم باز این انطباق مشکل ایجاد می‌شود. چون می‌دانیم این انطباق بلا اثر هست شرعاً.

ج: بلا اثر درست است ولی صحبت بر سر این است که انشاء نکرده.

س: باشد توی انشاء مشکل حل شد. ???

ج: باشد حل شد. همین که توی انشاء حل شد همین که توی انشاء شما قبول کردید که حل شد و این می‌تواند انشاء کند اشکال دو جا برطرف شد. یکی این که او می‌گفت اصلاً انشاء ممکن نیست شما می‌گویید انشاء که کرد حل شد. از یک طرف می‌گفتید اجازه ممکن نیست آخر اجازه به چی بخورد؟ حل شد.

س: نه من می‌خواهم ریشه‌یابی بکنیم ببینیم مشکل قصد پس چی شد؟ درست است که مشکل قصد در ناحیه‌ی انشاء حل شد ولی مشکل قصد در ناحیه‌ی انطباق که حل نشد اگر راه حل ایشان این است که دیگر به شرع کاری ندارم پس از اول همین را می‌گفت.

ج: نه مشکل آن هم حل می‌شود.

ببینید به یک قصد ناروایی می‌گوید ببینید توی عرف و توی شرع که درست است که من تملیک کنم این را به عوض، همه قبول می‌کنند می‌گویند این کار درستی است. من می‌آیم این را انشاء می‌کنم این را که انشاء کردم بعد یک سوء استفاده از آن می‌کنم این انشاء که شد بعد حالا یک سوء استفاده می‌کنم می‌گویم من مالک هستم پس آن ملک من است.

س: عرض من این است که به نحو کلی کبرای کلی؟؟؟

ج: بابا این که مانع از آن انشاء نمی شود که.

س: می دانم این کبرای کلی را قبول دارید یا ندارید به هر حال؟

ج: چه کبرایی؟

س: این که قصد آنچه که در شریعت معتبر نیست را می توانم بکنم یا نمی توانم؟

ج: نه نمی توانم.

س: خب اگر نمی توانم در انطباق آن هم با مشکل بر می خورم.

ج: نه این که معتبر است در شرع.

س: چه معتبری؟

ج: عجب. بابا تطبیق آن معتبر نیست. این انشاء ...

س: وقتی که معتبر نیست چه طور قصد می کنم؟ اگر می فرمایید قصد آن چه که در شریعت معتبر نیست تکویناً متممشی نمی شود خب در بقیه ی آن هم متممشی نمی شود. اگر بگویید متممشی می شود از بدو امر این را بگویید. اشکال واضحی هست به نظرم.

ج: آن که گفتیم متممشی نمی شود بخاطر بود که آن می بیند این اصلاً تحقق پیدا نمی کند. این تحقق پیدا نمی کند.

س: در ناحیه ی شرع.

ج: نه اصلاً تحقق پیدا نمی کند. نه در عرف و نه در شرع و نه در هیچ جا. در هیچ جا تحقق پیدا نمی کند اما این که این انشاء هم در شرع و هم در عرف تحقق پیدا می کند، این انشاء هم در شرع و هم در عرف تحقق پیدا می کند. بخصوص اگر مسئله بلد باشد می گوید حالا ما این انشاء را می کنیم. ما ادعا داریم می کنیم حالا یک روزی هم اگر آن فهمید ما توبه کردم ممکن است که قبول بکند. می تواند قبول کند همین درست بشود. این جای آن که اشکالی ندارد می گوید بابا این که کسی اشکال در آن نمی کند من این را غصب می کنم. من می گویم الان ملکتک هذا بهذا جداً. می گویم این را تملیک به توی مشتری کردم در مقابل آن پولت یا در مقابل آن متاعت. توی این دیگه هیچی نیست، برای من، برای آن نیست. این که برای او می شود ثمن، می شود مالک متاع و مبیع که فروخته. ثمن می شود مال او و این مبیع می شود مال مشتری، این از لوازم آن هست که دیگر این می شود داخل در ملک او می شود.

پس بنابراین مرحوم شیخ اعظم قدس سره فرموده است که «أَنَّ الْبَايْعَ الْفَضُولِيَّ إِذَا قَصَدَ تَمْلِيكَ الْمَثْمَنِ لِلْمَشْتَرِي بِإِذَاءِ الثَّمَنِ وَأَمَّا كَوْنُ الثَّمَنِ مَالًا لَهُ أَوْ لغيره» این «فایجاب البیع ساکت عنه» این توی ایجاب نیفتاده توی ایجاب فقط همان افتاده بوده که این مال او در مقابل او. «فیرجع فيه الى ما يقتضيه مفهوم المعاوضه» یا «فیرجع فيه» این چیزی که خود انشاء از آن ساکت است برای روشن شدن حال آن یرجع به مقتضای این کار حالا.

می‌گوید مقتضای این انشاء حالا چه می‌شود؟ مقتضای انشاء این می‌شود «الی ما یقتضیه مفهوم المعاوضه من دخول العوض فی ملک مالک المعوّض تحقیقاً لمعنی المعاوضه و المبادله» آن وقت «و حیث إنّ البایع یملک المثلّث بانیاً علی تملّک» این آقای فضول، این بایع انشاء تملیک می‌کند این مثلث را بانیاً علی تملّک. بر اساس خودش که ابتدا چکار می‌کند آقای فضول؟ می‌گوید که من مالک هستم. ادعای مالکیت می‌کند مثل ادعاهای سکاکی و فلان که در آن جا بود. خودش را مالک می‌پندارد حالا که مالک پنداشت می‌آید چکار می‌کند. می‌آید تملیک می‌کند «و حیث إنّ البایع» این بایع فضول یعنی، «یملک المثلّث بانیاً علی تملّک له و تسلّطه علیه عدواناً أو اعتقاداً» عدواناً مال جایی که غاصب و این هاست اعتقاداً مال جایی که اشتباه کرده. فرش مردم را خیال کرده که مال خودش هست. این جا «لزم من ذلک بنائه علی تملّک الثمن و التسلّط علیه» لازمه‌ی این کارش این است که توی مقام تطبیق بیاید بگوید که خب من مالک ثمن شدم. من مسلط بر ثمن شدم. «و هذا» خوب این جا را دقت کنید. «و هذا معنی قصد بیعه لنفسه» معنای این که می‌گوییم که برای خودش فروخته گفتیم باید تحلیل کنیم که یعنی چی؟ این است. معنای آن این نیست که در اصل انشاء این مأخوذ است این معنایش این است که نه توی اصل انشاء مأخوذ نیست ولی بعد از آن که آن انشاء انجام شد مقتضای آن انشاء این است که آن عوض برود توی کیس کسی که معوّض از کیس او دارد خارج می‌شود. و چون این خودش را این جور می‌پندارد می‌گوید آقا آمد توی کیسه‌ی من.

خب پس بنابراین هم شبهه‌ی این که کیف یُعقل أن ینقذ فی نفسه ارادة الانشاء با این که می‌گوییم، خب چون این که مشکلی ندارد که. هم این که مجیز احد المحذورین گفتیم در مجیز است اگر بیاید آن جوری انشاء کند اشکال داشت، آن جوری بیاید بخواهد ما آنشئه الفضول را امضاء کند که این خلاف عقل است خلاف معنای معاهده و معاوضه است و خلاف مرادش هست. اگر بخواهد نه انشاء کند و اجازه کند که این ثمن در ملک خودش واقع بشود این که آن را انشاء نکرده. این هم برطرف شد. حتی نسبت به اصیل چی هست؟ اصیل وقتی گفت که من أجزّ، یعنی آن معامله را، یعنی آن انشاء اول را، من آن انشاء اول را تنفیذ کردم آن درست است آن سر جای خودش هست. خب حالا که آن سر جای خودش شد مقتضای آن خود به خود این است که آن ثمن برود توی ملک مالک اصیل، من هم که مالک اصیل هستم که اجازه کردم خب می‌آید توی ملک من.

س: کسی که علم دارد که این مقتضا هم خلاف واقع است چه طور می‌تواند باز قصد انشاء بکند؟

ج: کدام مقتضا؟ مقتضا که خلاف واقع نیست. مقتضا این است که این برود توی ملک آن کسی که مثلث از او خارج شده. مقتضای آن این است این تطبیق بی‌خودی دارد می‌کند به خودش.

س: چه دلیلی داریم که مقتضا هست جزء نیست؟

ج: دلیل وجدان هست. که در معنای بیع ... مگر این چیزها خوابیده. توی معنای بیع همین خوابیده که تملیک به عوض. یا به تعبیر مثلاً فرض کنید که محقق خوئی، که محقق خوئی هم در حقیقت همین جواب را ... این جواب از شیخ اعظم است منتها حالا آن‌ها گاهی با یک ادبیات دیگری، با یک بیان دیگری گفتند، باز آن‌ها هم جدا کردند یعنی خواستند مقام مقتضا را با مقام مُنشأ را جدا کنند از هم دیگر. و همه‌ی این‌ها جامع این جواب این است که این دو تا را ما از هم جدا کنیم. ایشان هم فرموده که آقا بیع چی هست؟ بیع عبارت

است از تبادل این دو شیء در حیث اضافی مالکیت. یعنی چی؟ یعنی من این مثنی الان اضافه به من داشت من این اضافه را می‌خواهم تبدیل کنم و آن پولی را که اضافه به آن آقای مشتری داشت می‌خواهم تبدیلیش کنم. پس بنابراین وقتی که می‌گوید بعث، یعنی بَدَلُ الاضافة المالكیة بین این متاع و آن اضافی مالکیه بین آن ثمن. من این‌ها را بَدَلْتُ. خب حالا بَدَلْتُ، مبدلُ الیه آن کی هست؟ آن کسی که طرف این‌ها قرار می‌گیرد کی هست؟ آن دیگر توی آن انشاء نخوایده. آن دیگر به مقتضای آن هست.

خب ولی فرمایش آقای خوئی که فرمودند این است یا این؟ که طبعاً ل آقای نائینی شاید فرمودند این است که ما بیع را به معنای تبدیل این چیز نمی‌فهمیم از آن. عرفیت ندارد این ساخته و پرداخته ذهن است. و الا عرف نمی‌گوید معنای عرف یعنی این. حالا اگر توی عرف بگوید من اضافی این کتاب را به خودم تبدیل کردم به اضافی شما به آن پول، می‌گویند آقا چی می‌گویی شما؟

س: این تحلیلیش هست. و گرنه حقیقتش؟؟؟

ج: نه این را می‌فهمند از بیع؟ یا وقتی بیع می‌شود یک چنین چیزهایی هم محقق می‌شود؟ بله تبدیل به آن طرف اضافه هم می‌شود. اما آن که انشاء می‌شود و توجه به آن می‌شود و خلق دارد ابتداءً می‌کند آن را، آیا این است؟ نه.

س: آن معاوضه نیست؟ عوض ثمن و مثنی نیست؟

ج: نه. آن‌جا چون چی می‌گوید؟ می‌گوید بعثک بهذا. بهذا باء آن باء عوض است. یعنی در مقابل آن. خب حالا این مهم نیست حالا توی بحث این مسائلی که در بحث مع حقیقت بیع چی هست؟ معنای بیع چی هست؟ آن‌جاست.

حالا ایشان می‌گوید ما حقیقت بیع را که این می‌دانیم شیخ هم که می‌فرمایند ما حقیقت بیع را چه می‌دانیم؟ تملیک عین بعوض می‌دانیم. پس این درست شد.

منتها شیخ قدس سره یک حرفی دارند و آن این که ما این بیان را نمی‌توانیم در موردی که فضول مشتری باشد بیاوریم. آن‌جا را باید یک جور دیگر درستش کنیم. فضول مثلاً می‌آید با پول یکی دیگر فضولاً می‌آید به بایع می‌گوید تملکُ هذه السیارة به این پول. این‌جا شیخ می‌فرماید که آن بیان را ما این‌جا نمی‌توانیم بگوییم. که نتیجه‌ی آن این باشد که آن متاع بیاید توی کیسه‌ی مجیز. ولی آن‌جا را باید این‌جوری درست کنیم.

ایشان می‌فرمایند که وقتی که می‌گوید این متاع را تملک کردم إشتريْتُ یا مَلَكْتُ یا تَمَلَّكْتُ، به این پول از چه حیث این حرف را می‌زند؟ به چه حیث این حرف را می‌زند؟ به اِتكاء چه مطلبی این مطلب را انشاء می‌کند و می‌گوید؟ بخاطر این که این ملک است. ملک کی هست کاری ندارد. چون این یک ملکی است این حیثیت تقییدیه می‌شود برای این که بگوید با این پول را تملک کردم. چون این یک مملوک است یک ملک است. به این حیثیت. هر جا که ایشان می‌فرماید به حیثیت تقییدیه آمد انسان چیزی را گفت حکمی را کرد انشاء کرد در حقیقت موضوع می‌شود همان حیثیت تقییدیه. مثلاً اگر گفت که قَدْ زَيْدٌ العالم، این‌جا در حقیقت موضوع عالم است. زید موضوع نیست. به حیث که اگر عالم می‌توانست در عالم خارج تحقق پیدا کند نه در لباس زید و نه در لباس عمرو، همین‌جور. خب یجب اکرامه. این حیثیت تقییدیه است. منتها این حیثیت تقییدیه چون یا در لباس این است یا در لباس آن هست می‌گوید زید را اکرام بکن، عمرو را اکرام بکن.

پس بنابراین این جا هم به لحاظ این که این مال مملوک است و چیزی است که با آن می شود این را عوض قرار داد در مقابل آن مثنی، می آید می گوید که ملک بھذا، تملک بھذا و امثال این. خب این جا آن صاحب پول که بعداً می آید می گوید اجزئ، آن که کاری نداشت به این که مالک کی هست؟ این حیثیت تقییدیه روی من هست یا روی آن هست؟ یا روی آن هست؟ آن حیثیت تقییدیه باعث شده بود که این عوض قرار بگیرد. بلحاظ آن حیثیت تقییدیه عوض قرار گرفته بود. خب حالا پس بنابراین اصیل می آید می تواند اجازه بکند. اجازه که کرد قهراً لازمه ای او این است که این حیثیت تقییدیه منطبق بر کی هست؟ به این اصیل است. پس بنابراین اصیل می تواند مالک آن مثنی بشود در مقابل آن ثمنی که از کیسه ای او خارج شده است.

پس بنابراین مرحوم شیخ اعظم قدس سره از این راه اشکال را حل کردند هم در مقام اول و هم در مقام ثانی اشکال حل می شود با این بیان ایشان و خصوصیت بیان ایشان هم این است که این نکته حالا باید مورد دقت واقع بشود که ایشان می فرماید آن در همین جا ما باید بیان مان را در ناحیه مجیزی که به بایع اجازه می دهد که فصولی فروخته، با بیان مان در ناحیه مشتری ای که فضولاً خریده است عوض کنیم و تفاوت و تقریر داشته باشیم. به یک بیان هر دو جا را نمی شود درست کرد.

س: ببخشید فارق این است در وقتی که بیع انجام بده بیع ماهیتش معاوضه ای مالین است. و در مال نفس آن چه که در خارج است جا به جا می شود اضافه ای به مالک وجود ندارد که بخواهد قصدش شرط باشد که ???

ج: یعنی توی آن نیست وجود که دارد.

س: بله. اما در تملک اضافه ای دو تا ملک است و ملک اضافه ای به مالک دارد و این جا فلذا خودش را وقتی مالک پنداشته این سه تا تقییدیه ??? جا به جایی دو تا ملک است ملک هم که در آن رابطه وجود دارد. اما چون حیثیت شان تقییدیه است که ادعا کرده ???

ج: یعنی آن جایی که من تملک بھذا از باب این است که چون مالک است. چون مالک دارد می گوید. مالک دارد می گوید آن وقت حالا بر خودش هم تطبیق می کند. نه چون من دارم این کار را می کنم. چون مالک دارد این کار را می کند. باز آن جا هم ایشان می خواهد یک عنوان و یک معنوی، یک چیز و یک مصداق درست کند.

س: ??? در بیع اصلاً نخواهید اضافه ???

ج: این حرف ایشان است.

س: در شراء خوابیده ولی حیث آن تقییدیه است.

ج: آن وقت محقق خوئی قدس سره یک مناقشه ای دارند می گویند که نه، حرف آن جا این جا هم می آید. این که شیخ آن جا را یک جور فرمودند باید بگوییم این جا را یک جور باید بگوییم نه لزومی ندارد هر دو جا را به یک بیان می فرمایند که قابل تصحیح است و اشکال مرتفع می شود.

ان شاء الله در جلسه ی بعد فرمایش محقق خوئی را عرض می کنیم.

و صلى الله على محمد و آل محمد.